



برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت هزار و ششصد و





خانم فریده از هلند



-توقف هلاکت است.

-برداشتی از غزل شماره ۲۰۱، برنامه ۱۰۰۶.

شب رفت و هم تمام نشد ماجرای ما

ناچار، گفتنی ست تمامی ماجرا

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰۱

حضرت مولانا از دو نوع هشیاری و دو نوع دید صحبت می کند، هشیاری حضور و هشیاری جسمی من ذهنی. از روز ازل این دو نوع هشیاری با خلقت آدم وجود داشته. مولانا می گوید این دو نوع دید و یا دو نوع هشیاری تا ابد، روز رستاخیز که نمی دانیم کی و چه روزی است ادامه خواهد داشت.

مولانا در این غزل کلمه «اَشپو» و «مردِ رونده» را به کار می برد. و با کلمه «اَشپو» می خواهد قدرت و انرژی بدهد که گول من ذهنی را نخورید و دست از شناسایی و راه رفتن برندارید. و انسان را مردِ رونده خطاب می کند، به معنای کسی که همیشه در حال راه رفتن است. انسانی که همیشه باید راه برود تا زنده بماند. در غیر این صورت مثل آبی که در برکه باشد، راکد و بی حرکت می شود و در نهایت می گندد.

حضرت مولانا تمام این ها را گفت تا به این بیت برسد: «چون راه رفتنی ست، توقف هلاکت است.»

پس کلید در عدم توقف ماست. کاری که من ذهنی درست نقطهٔ مقابل آن را به ما می‌گوید، بس است، رسیدی، کافی است، استراحت کن. مولانا در این بیت می‌گوید اگر از راه رفتن دست برداری، صاحب‌خانه تو را به چادرش راه نخواهد داد و از دعوت که ملاقات خداوند است باز خواهی ماند.

چون راه رفتنی ست، توقفِ هلاکت است
 چُونَت قُنُقْ کند که بیا، خَرگَه اندر آ
 -مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰۱
 -قُنُق: مهمان
 -خَرگَه: خرگاه، خیمه، سراپرده

مولانا می گوید صاحب مروّتی در این جهان در حال کار کردن است که می خواهد تو را تبدیل کند و جان خودش را به تو بدهد و زنده کند، پس بر تُرک که خود زندگی است اعتمادِ صد درصد کن، نه نود و نه درصد.

جز تو گل، جز که تسلیمِ تمام
در غم و راحت همه مکر است و دام
—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۶۸

مولانا کلمهٔ «بشْتاب هَمْرَها» را به کار می برد، گویی خودش همراه ماست.

کأن جا در آتش است سه نعل، از برای تو
وأن جا به گوشِ توست دلِ خویش و اقربا
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰۱

-نعل در آتش: کنایه از بی‌قراری و بی‌تابی در محبت است، کسی را بی‌قرار کردن.
-گوش: انتظار

-اقربا: جمعِ قریب، بستگان، خویشان

مولانا می‌گوید «کأن جا» یعنی فضایی که ذهن آن را نمی‌شناسد، منتظرت هستم و خویشان واقعی خودت
را در فضای یکتایی ملاقات خواهی کرد نه در ذهن.

ای رفیقان، راه‌ها را بست یار
آهویِ لنگیم و او شیرِ شکار

جز که تسلیم و رضا کو چاره‌ای؟
در کفِ شیرِ نرِ خون‌خواره‌ای

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۵۷۶ و ۵۷۷

مولانا از زبان زندگی می‌گوید که اگر بروی همانیده بشوی و من‌ذهنی بسازی و توقف کنی، زندگی نخواهد گذاشت آب خوش از گلوی من‌ذهنی‌ات پایین برود، چراکه تو یار باوفا و امتداد زندگی هستی. پس تلاش بیهوده برای ساختن همانیدگی‌ها نکن. عسل هم که در دهانت بگذاری اگر با من‌ذهنی‌ات کار کرده باشی، جفا خواهد شد.

پس خاموش باش و توقف نکن، راه رو. تو فقط قدم اول را که تسلیم است بردار، بقیه با من. و یقین بدان که اگر با من ذهنی کار کنی و در ذهن بمانی، این دوری تو از زندگی تو را مثل آسیاب سرگشته خواهد کرد و همچون انتر و منتر خواهی شد.
و در آخر:

در دو چشم من نشین، ای آن که از من من تری
تا قمر را وانمایم کز قمر روشن تری

اندر آ در باغ، تا ناموس گلشن بـشـگـنـد
ز آن که از صد باغ و گلشن خوش تر و گلشن تری
—مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۷۹۸

تا که سرو از شرمِ قدّت قدّ خود پنهان گُند
تا زبان اندر کشد سوسن که تو سوسن تری
—مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۷۹۸
—قمر: ماه

با سپاس
فریده از هلند



آقای علی از تهران



به نام خدا و با سلام خدمت جناب مولانا، آقای شهبازی و همه دوستان.

ابیاتی بیدارکننده از برنامه ۱۰۰۰ گنج حضور.

علّتی بتر ز پندارِ کمال
نیست اندر جانِ تو، ای ذودَلال
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۴
-ذودَلال: صاحبِ ناز و کرشمه

انسانی که هنوز پندار کمال دارد، هنوز می‌داند می‌داند دارد، هنوز نظر می‌دهد و روی نظرات خودش پافشاری می‌کند و همه را نصیحت می‌کند و کنترل می‌کند و روی تعصبات و باورهای خود برای دیگران پافشاری می‌کند و مدام قهر می‌کند و به او برمی‌خورد و توقع دارد، خودش و اطرافیان را دچار درد و رنجش و جر و بحث و ستیزه می‌کند و این پدیده، یعنی پندار کمال را باید با تسلیم به زندگی سپرد تا به جای این عقل ستیزه‌گر و پُر درد، عقل خدا و زندگی که سبک‌بال و شاد و باگذشت است را دریافت کنیم.

کرده حق ناموس را صد من حدید
 ای بسی بسته به بند ناپدید
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۴۰
 -ناموس: خودبینی، تکبر، حیثیت بدلی من ذهنی
 -حدید: آهن

پندار کمال و غرور و تعصب و می دانم می دانم، مثال تیرآهنی و یا وزنه‌ای آهنین و سنگین است که ما را از حرکت حقیقی و رشد و شادی بی سبب باز می دارد، اما وقتی این را درک کنیم در هر شرایط و موقعیت و امتحانی، سکوت و نمی دانم و توکل صد درصد را به کار می بندیم تا زندگی و خدا ما را هدایت کند نه من ذهنی سنگین و پُر از درد و رنجش.

در تگِ جو هست سرگین، ای فُتی
گرچه جو صافی نماید مر تو را
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۹
-تگ: تَه و بُن
-فُتی: جوان، جوان مرد

انسانی که تعهد محکم به تغییر کردن دارد و در مسیر حقیقی زنده شدن به زندگی قدم برمی‌دارد، متوجه شده که گول من‌ذهنی را نخورد، مثلاً پیش خودش فکر نکند که خیلی معنوی است و دیگران را باید نصیحت کند، کوچک کند، عیب‌های آن‌ها را فاش کند، ایراد بگیرد و با دانش معنوی خودنمایی کند و پُر حرفی کند.

در ته خود منی که پنج ساله گنج حضور می بینم هنوز گاهی حسادت، خشم، کینه، طمع، ولع، کم بینی، شکایت، دلهره، اضطراب، خرید بی دلیل و عجله دیده میشه، هنوز من ذهنی بالا میاد و خودی نشون میده، هنوز اژدهای قضاوت گر و غیبت کن و نفاق انداز بیرون میاد، پس ادعای معنوی بودن برای دیگران، خود نشان از من ذهنی و پندار کمال است که ما را گول می زند و فقط روی سطح آب را نشان می دهد و نمی گذارد اعماق را ببینیم.

حُکمِ حق گُسترد بهر ما بِساط

که بگوئید از طریقِ انبساط

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۶۷۰

—بساط: هر چیز گسترده‌ای مانند فرش و سفره

اشکالی نداره اگر هیجاناتی مثل حسادت و کینه و خشم و کم‌بینی و طمع در ما بالا میاد، اما اگر بالا میاد از خود توقع معنوی بودن و کامل بودن نداشتهن مهمه، فضا را باز کردن و سکوت کردن و درد هشیارانه کشیدن و صبر کردن مهمه. فضاگشایی و پرهیز را زندگی به همهٔ انسان‌ها داده، پس از آن استفاده کنیم تا زندگی بتواند ما را هدایت کند و به خودش زنده کند.

با سپاس از همه
علی از تهران



خانم زهرا از نوشهر



با عرض سلام

ادامهٔ قست سوم نکاتی از قصهٔ شب‌دزدان و سلطان محمود.

شب چو شهٔ محمود برمی‌گشت فرد
با گروهی قومِ دزدان باز خُورد
—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۱۶

«باز خُورد» در این جا داره یادمون میاره که ما قبلاً یعنی قبل از این که اسیر من‌ذهنی بشیم شاهِ یکتا را دیده بودیم.

در این بیت می‌گه:

شاه فرد یعنی به تنهایی و بدون وابسته بودن به گروهی یا باوری و بدون تقلید از آن‌ها برمی‌گشت، پس ما هم که امتداد او هستیم باید چنین خصلتی داشته باشیم و همین‌گونه از سفر ذهن به وطن اصلی‌مان برگردیم.

و نکته دیگر این که شاه چون از جنس سکوت است و در همه‌ی ذهن گرفتار نیست، می‌تواند درست ببیند و درست تشخیص دهد و درست تصمیم بگیرد و همین موهبت او را از وابسته بودن به دیگران بی‌نیاز می‌کند.

و نیز در اثر این دیدِ درست چون همه چیز را می داند نیازی به سوال کردن و جستجوی ذهنی در خود نمی بیند و با این بیت مولانا فرمول رفتار درست زیستن را به ما می آموزد، مگر نه اینست که ما امتداد خداوندیم، پس باید دنباله روی او باشیم و مانند او رفتار کنیم.

پس بگفتندش: که یی ای بُوالوفا؟
گفت شه: من هم یکی ام از شما
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۱۷

در اصل ما در عمق وجودمان می‌دانیم که او از جنس وفاست و ما چون الآن از جنس ضدّ او هستیم یعنی از جنس جفا شده‌ایم می‌توانیم این را تشخیص بدهیم و در جای دیگری جناب مولانا به ما آموختند ضدّ، ضدّ خودش را می‌تواند بشناسد.

جز به ضدّ، ضدّ را همی نتوان شناخت
چون ببیند زخم، بشناسد نواخت
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۹۹

نکته بعد:

شاه وحدت را بیان می کند که ما و شمایی نیست و من هم از شما هستم، ولی چون به گوش عدممان پنبه جزئیات و توجه به صداها ی بیرونی را فرو کرده ایم، منظور شاه را نمی فهمیم و آن را بنا به میل و خواسته خود تفسیر می کنیم.

پس زبانِ مَحْرَمی خود دیگر است
 همدلی از همزبانی بهتر است
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۰۷

و آن گروه که درگیر کلمات و حرف هستند و به قول غزل ۱۳۵۵ برنامه ۱۰۰۴، گرفتار حیلۀ حال و التفات به قال هستند و برای خودشان بسته به هنرهای ذهنی یا همین همانیدگی‌هایی که دارند نامی برای خود انتخاب کرده‌اند و برحسب آن هنرها لاف می‌زنند و به خود امتیاز می‌دهند و چون هنوز دنباله‌روی شاه نشده‌اند و مانند او رفتار نمی‌کنند، هنوز از دید درست برخوردار نشده‌اند و در من‌ذهنی ما دوست داریم هی بدانیم و به دانش ذهنی‌مان اضافه کنیم.

برای همین، برای بیشتر دانستن نیاز به پرسیدن و سوال کردن دارند تا شاید از پاسخ آن شخص چیزی عایدشان بشود و به بیشتر شدن همانیدگی‌های شان کمک کند و در همه چیز دنبال زندگی خواستن و اضافه کردن به خود هستند. همان طوری که وقتی به خاصیت و هنرهای شاه پی می‌برند، او را قطب و سرور خود قرار می‌دهند چون شاه هنری دارد که برای روز مبادای آن‌ها بسیار بدردشان می‌خورد.

قوم گفتندش که قطبِ ما توی
که خلاصِ روزِ مَحْتَمَانِ شوی
—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۴۰

و جناب مولانا ما را متوجه اشتباهمان می‌کند که همه‌چیز در درون خودمان هست و ما نیازی به چیزهای بیرونی نداریم و نباید از هیچ‌چیز بیرونی زندگی بخواهیم و یا فکر کنیم که به جز خداوند نیروی دیگری می‌تواند به ما کمک کند و این که نباید به کلمات و قیل و قال توجه داشته باشیم، بلکه به منبعی توجه کنیم که این حرف‌ها از آن برمی‌خیزد.

این سخن و آواز از اندیشه خاست
تو ندانی بحر اندیشه کجاست
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۱۳۷

باد در مردم، هوا و آرزوست
چون هوا بگذاشتی، پیغامِ هُوست
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۱۰۱

اما در اواخر قصه که خدا را شکر می‌توانند درست ببینند، پی به اشتباه خود برده و نه تنها دیگر در قید و بند حرف زدن و پُر دادن هنرهایشان نیستند، بلکه اقرار به اشتباه خود می‌کنند و در اثر این اقرار شاهد یا عارف به کمک آنان می‌شتابد.

از این ابیات در این قسمت از متنم بهره بردم:

مرغِ خویشی، صیدِ خویشی، دامِ خویش
صدرِ خویشی، فرشِ خویشی، بامِ خویش
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۸۰۷

بد ندانی تا ندانی نیک را
ضدّ را از ضدّ توان دید ای فتی
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۴۵

دیدنِ نور است، آنکه دیدِ رنگ
وین به ضدّ نور، دانی بی درنگ

رنج و غم را حق پی آن آفرید
تا بدین ضد، خوش دلی آید پدید

پس نهانی‌ها به ضد پیدا شود
چون که حق را نیست ضد، پنهان بود
—مولوی، مثنوی، دفتر اوّل، ابیات ۱۱۲۹ تا ۱۱۳۱

پنبه اندر گوشِ حسِّ دون کنید
 بندِ حسّ از چشمِ خود بیرون کنید
 -مولوی، مثنوی، دفتر اوّل، بیت ۵۶۶
 -پنبه اندر گوش کردن: کنایه از بستن گوش و ترک شنیدن

چو ملک گشت وصالِ ز شمسِ تبریزی
 نماید حیلۀ حال و نه التفات به قال
 -مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۳۵۵
 -ملک: دارایی، هر آن چه در تصرف کسی باشد و مالک آن بود.
 -التفات: توجه کردن

گر شوم مشغول اشکال و جواب
تشنگان را کی توانم داد آب؟
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۰۷

با سپاس از توجه شما
زهرا از نوشهر



آقای حسن از قوچان



با سلام به جناب شهبازی عزیز و یاران عاشق

عُمرِ خوش، در قُرب، جان پروردن است
عمرِ زاغ از بهرِ سرِگین خوردن است
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۷۷

خوشبختی و عمر خوش داشتن ما وقتی است که فضاگشایی کنیم و از جنس خداوند بشویم.
ما این لحظه فضاگشایی می‌کنیم، لحظه بعد فضاگشایی می‌کنیم و این حالت فضاگشایی و جدی نگرفتن
فکر را ادامه می‌دهیم، تا فضا در ما گسترده شود و در این فضا هر چهار بُعدمان (فکر، جسم، هیجان و
جان ذهنی) و جان معنویمان را آب می‌دهیم.

ولی اگر فضا‌بندی کنیم یعنی در مقابل چیزی که ذهن نشان می‌دهد مقاومت کنیم و آن چیز ذهنی را مهم بدانیم، در این حالت تبدیل به زاغ می‌شویم که دنبال خوردن سرگین و مدفوع‌ست. سرگین همین از فکری به فکری پریدن و سبب‌سازی‌های ذهن است.

عقلِ مازاغ است نورِ خاصگان
عقلِ زاغ استادِ گورِ مردگان

جان که او دنبالهٔ زاغان پَرَد
زاغ او را سوی گورستان بَرَد
—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، ابیات ۱۳۱۰ و ۱۳۱۱

ما وقتی فضاگشایی کردیم باید چشمان نلغزد یعنی به ذهن اجازه ندهیم چیزی را به مرکز ما بیاورد .
ما وقتی این ابیات را می‌خوانیم لحظه‌ای فضا در ما گشوده می‌شود، ولی ذهن سریع از طریق یادآوری
خاطره‌ای یا یادآوری اتفاقی در گذشته یا مقاومت در برابر رفتار کسی در حال حاضر یا مقاومت در مقابل
صحبت شخصی در حال حاضر، می‌خواهد این فضای گشوده‌شده را ببندد که ما باید هشیار باشیم و فضا
را گشوده نگه داریم.

وقتی چشم نلغزد و چیز ذهنی را به مرکز نیاوریم، عقل ما عقل کل می‌شود، عقل و خردی که جهان را اداره می‌کند. این عقل در حالت فضاگشایی حاصل می‌شود که شخصی که فضاگشایی می‌کند از آن بهره‌مند می‌شود.

ولی اگر فضا را ببندیم دچار عقل زاغ می‌شویم. ما وقتی چیزی را که ذهن نشان می‌دهد مهم می‌دانیم و آن را به مرکزمان می‌آوریم و از عقل آن چیز برای ادارهٔ اموراتمان استفاده می‌کنیم، این عقل که عقل من‌ذهنی یا عقل زاغ است برای ما گور حفر می‌کند و ما را در آن گور حبس می‌کند، این گور همان گور ذهن است.

جانی که فکرهایش را جدی بگیرد و دنبال سبب‌سازی ذهن برود، این کار ما را به‌سوی گورستان می‌برد.
پس فضا‌بندی و جدی گرفتن فکرها و دنبال فکرها رفتن، این کار ما را در گورستان ذهن می‌برد. برای
همین است که رَمَق نداریم، بی‌حالیم، بی‌حوصله و خشمگین هستیم.

قُرب، نه بالا، نه پستی رفتن است
قُربِ حق از حبسِ هستی رستن است
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۵۱۴

قُرب خدا و از جنس خداوند شدن مستلزم کارهایی که ذهن نشان می‌دهد و عباداتی که ذهن نشان می‌دهد، نیست. یا سفر به جایی یا مکانی و یا با تغییر باور حاصل نمی‌شود، بلکه این قُرب با فضاگشایی و بی‌اهمیت کردن ذهن حاصل می‌شود. در واقع وقتی فضاگشایی می‌کنیم، جنس ما از جنس اَلست می‌شود و تنها در این حالت از حبس و زندان ذهن رها می‌شویم.

پس تو خود را صید می‌کردی به دام
که شدی محبوس و محرومی ز کام

در زمانه صاحبِ دامی بُود؟
همچو ما احمق که صیدِ خود کند؟
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۴۰۶ و ۴۰۷

وقتی چیزی که ذهن نشان می‌دهد را مهم می‌دانیم و آن را به مرکزمان می‌آوریم، جنس ما از جنس همان چیز ذهنی می‌شود و مرکز ما به جای عدم به جسم تبدیل می‌شود و مرکز ما از هر جنسی باشد ما در دام آن می‌افتیم و در حبس آن چیز می‌افتیم و شهوت آن را پیدا می‌کنیم. وقتی مرکز ما از جنس جسم شود، ما در حبس و زندان آن چیز ذهنی می‌افتیم و از خرد و فر و لطف خداوند محروم می‌شویم. در جهان آیا موجود احمقی مانند حسن (خودم) هست که صاحب دام باشد و دام را برای خودش پهن کند و خودش را در دام خودش بیندازد؟

ما خودمان برای خودمان دام پهن می‌کنیم و در دام خودمان می‌افتیم. ما با جدی گرفتن وضعیتی که ذهن نشان می‌دهد برای خود دام درست می‌کنیم و در آن دام ذهنی می‌افتیم و از خداوند دور می‌شویم.

او به تسبیح از تنِ ماهی بجست
چيست تسبیح؟ آیتِ روزِ اَلست
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۳۷

حضرت یونس از شکم ماهی با تسبیح آزاد شد. شکم ماهی یعنی ذهن. تسبیح همان فضاگشایی و بله گفتن به اتفاق این لحظه و از جنس خداوند و از جنس اَلست شدن است.

پس تنها راه خلاصی ما از زندان، حبس و گور ذهنمان، فضاگشایی و جدی نگرفتن وضعیتی است که ذهن نشان می‌دهد.

شناسایی یک ترفند ذهن:

من ذهنی به ما القا می‌کند که تو اول راهی و تازه فضاگشایی هم که بگنی نمی‌توانی این فضا را بی‌نهایت کنی و چون نمیتوانی این را در مرکزت بی‌نهایت کنی، پس بی‌خیال این مسیر شو و بی‌خیال این برنامه شو.

این یک راه حملهٔ من ذهنی به ماست که ناامید شویم.

درحالی که وظیفه من عدم کردن مرکز است در این لحظه و من کاری ندارم چقدر این فضا گشوده خواهد شد. در مورد مقدار این فضا قضاوت نمی کنم و آن را اندازه گیری نمی کنم، پس مسئولیت و کار من فقط در این لحظه فضاگشایی، عدم کردن مرکز، جدی نگرفتن فکرهای خودم، رفتار دیگران و جدی نگرفتن صحبت های دیگران و خودم است. در این حالت چشم عدم بین من نمی لغزد و مرکزم عدم می شود و من از جنس آلت می شوم.

این که چقدر فضا گشوده شود، به دست خدا و قضای خداست و من با آن کاری ندارم.

با تشکر
حسن از قوچان



خانم الناز از آلمان



سلام و درود

آنکه فرزندانِ خاصِ آدمند

نَفْخَةُ اَنَا ظَلَمْنَا می‌دمند

—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۴۷

«فرزندانِ خاصِ» حضرت آدم می‌گویند ما به خودمان ستم کردیم.

حاجتِ خود عرضه کن، حجتِ مگو

هم‌چو ابلیسِ لعینِ سخت‌رو

—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۴۸

—سخت‌رو: بی‌شرم، گستاخ، پُرو.

وقتی که دچار انقباض درونی یا بیرونی شده‌ای، فضا را بگشا و حاجت و نیاز خود را به خدا عرضه کن، در پی این باش که یک همانیدگی یا عادتِ خُروب را در خودت شناسایی کنی و بیندازی.

مانند ابلیسِ لعنت‌شدهٔ پُرو با سبب‌سازی دلیل‌تراشی نکن و بهانه‌نیاور که من درست و کاملم، بلکه کل زمین و زمان در اشتباه هستند و همه باید تغییر کنند به جز من! یا این که بهانه‌های مختلف نیاور که من توان تغییر ندارم!

مطمئن باش که استدلال و بهانه‌آوری و مقاومت برابر شناسایی اشکال خویش و تغییر یافتن، به ضرر خودت تمام خواهد شد.

از پدر آموز، کادم در گناه
خوش فرودآمد به سوی پایگاه
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۴
-پایگاه: درگاه، کفش گن، جای ستوران

از پدر یعنی از اولین انسان بیدار شده به زندگی یاد بگیر که وقتی به خاطر آوردن یک چیز به مرکز از بهشت وصل بیرون رانده شد، با پذیرش، تسلیم و رضا مستقیم به پایگاه یعنی به من ذهنی صفر رفت. او با خاموش کردن سبب سازی، از رفتن به من ذهنی دارای ناموس و پندار کمال فرونشست.

چون بدید آن عالمُ الأسرار را

بر دو پا استاد استغفار را

—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۵

حضرت آدم با فضاگشایی متوجه شد که زندگیِ آفریننده، مشرف بر تمام ابعاد آشکار و پنهان آفریده‌هایش است. پس دیگر سعی نکرد با بهانه‌آوری روی حقیقت را بپوشاند، بلکه از خدا درخواستِ آمرزش کرد. یعنی او متوجه شد که زندگی از این که او یک جسم را در مرکزش گذاشته آگاه هست، پس نیت کرد که با فضاگشایی صادقانه جسم را نفی کند و از مرکزش بیرون براند.

بر سرِ خاکسترِ آندُه نشست
از بهانه شاخ تا شاخی نَجَسَت
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۶

حضرت آدم وقتی از بهشت رانده شد، با اقرار به این که خودش به خودش ظلم کرده زیرا تجسم چیزی را به مرکزش آورده، پذیرش را پیشه کرد و به درمان‌های دروغین نگریخت.

رَوُ، زِ دَرْمَانِ دروغین می‌گریز
تا شود دردِ مُصِیب و مُشْکُ‌بِیز
—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۳۱۱

حضرت آدم بهانه ساخت، بنابراین خودش را آواره و اسیر شاخه‌های پیچ‌درپیچ درخت جبر نکرد.

بر درختِ جبر تا گی برجهی
اختیارِ خویش را یکسو نهی؟
—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۹۴

حضرت آدم اختیار خودش را انکار نکرد، بلکه او اندوهناک شد از این که اختیارش را به جسم‌ها سپرده و تنها صبر و خاموشی پیشه کرد. چرا که صبر و خاموشی جذب‌کنندهٔ شدید رحمت است.

صبر و خاموشی جذوب رحمت است
وین نشان جُستن نشانِ علّت است
مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۵
-جذوب: بسیار جذب‌کننده
-علّت: بیماری

رَبَّنَا إِنَّا ظَلَمْنَا كَفْت و بس
چون که جانداران بدید او پیش و پس
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۷
-جاندار: سلاح دار، محافظ، نگهبان

حضرت آدم نیروهای پنهان زندگی را به صورت باشندگانی جان دار و به طور آشکارا دید که او را محاصره کرده اند. بنابراین تسلیم شد و اقرار کرد که ای خدا من به خودم ستم کردم که یک چیز را آوردم به مرکز و از عشق و خرد تو قطع شدم.

دید جاندارانِ پنهان همچو جان
دورباشِ هر یکی تا آسمان

که هلا پیشِ سلیمان، مور باش
تا بنشکافد تو را این دورباش
—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، ابیات ۳۲۸ و ۳۲۹

—دورباش: نیزه دوشاخه‌داری دارای چوبی مُرَصَّع که در قدیم پیشاپیشِ شاهان می‌برده‌اند تا مردم بدانند
که پادشاه می‌آید و خود را به کنار کشند.

حضرت آدم متوجه شد که نیروهای پنهانی از بهشت شادی و آفرینندگی ایزدی نگهبانی می‌دهند، و هر باشنده‌ای که در مرکزش یک جسم باشد را از آن فضا به دور می‌رانند. و اگر کسی بخواهد با بهانه آوردن از زیر مسئولیت فضاگشایی و عدم کردن مرکز طفره برود و با سبب‌سازی برخیزد، بر سر نيزه‌های نگهبان‌های نامحسوسِ زندگی پاره‌پاره می‌شود.

با سُلیمان، پای در دریا بِنه
تا چو داود آب، سازد صد زِره
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۱

حضرت آدم متوجه شد برای وارد شدن به تخت پادشاهی زندگی و دریافت برکات ایزدی فقط بایستی با خود سلیمان وارد آن فضا بشود. با سلیمان یعنی با خاموشی و سبب‌سازی صفر، با فضاگشایی. تا این فضای گشوده‌شده زرهی بشود که او را هم از تیرهای نگهبان‌های زندگی هم از تیرهای من‌های ذهنی محافظت کند.

آن سلیمان، پیشِ جمله حاضرست
لیک غیرت چشم‌بند و، ساحرست
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۲

سلیمان، خداوند، فضای گشوده‌شده نزد همه ما حاضر است و در حقیقت همه ما نزد او حاضر هستیم، ولی سبب‌سازی‌ها چشم‌بند ما شده و ما جسم‌بین شده و قادر به دیدن حقیقت وجودی خویش نیستیم.

با سلیمان خو کن ای خُفّاشِ رد
تا که در ظلمت نمانی تا ابد
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۶۳
-ظلمت: تاریکی
-رد: مردود

با سپاس
الناز از آلمان



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com